

نقدی اجمالی بر اشعار ترانه های ایرانی

ژاله متین

ترانه سرایی و ترانه خوانی که از دیرباز مکمل یکدیگرند در سرزمین ما به مثابه پدیده‌ی بخش‌آور سرگرم کننده برای شنونده بکار گرفته شده است. در اینجا اما، روی سخن با ترانه‌هایی است که خود تا حدودی در چارچوب شعر و سروده‌های منظوم قابل بررسی است.

گذشته از پدیده "شعر که قدمت آن در سرزمین ما از هزار سال هم در گذشته است، ترانه نیز چندان بی سابقه نیست و دو بیتی‌های آهنگین با باطاهر زمزمه‌های همیشگی گذشتگان ما بوده است. ترانه همواره در جغرافیای اقلیمی ایران از دیاری به دیاری دیگر کوچ کرده و به ضرورت فرهنگ جدید، رنگ و بویی جدید گرفته است از اینرو بسیاری از ترانه‌ها فاقد خالقین معینی هستند. هدف این نوشته اما، بررسی چنین ترانه‌هایی نیست، بلکه این نوشتار تنها ترانه‌های مؤخر ایرانی را، که شاعران معینی دارند، مورد نقد قرار میدهد.

با ورود دستگاه گرامافون به ایران و تأسیس فرستنده رادیویی در کشور بسال 1319 و به ویژه بعدها با ورود تلویزیون، ترانه سرایی رونق بی سابقه‌ی یافت. تا مدت‌های مدیدی همه شاعران ترانه سرایشعار خود را پیرامون مفاهیمی مانند "عشق یار"، "جفای دلدار" و "ابروان و گیسوان" او می سرودند. مسائل اجتماعی در اشعار آنان هیچگونه بازتابی نداشت و تأثیر آن بر شنونده همانا ایجاد غم و اندوه، و در مواردی شادی‌های کاذب و زودگذر فردی بود. شاعری چنین سروده است:

تورفتی و دلم غمین شد

قرین آه آتشین شد

او که با از دست دادن دلدار گویی تمامی غم‌های عالم در قلبش لانه کرده است چه چیزی جز یأس و نومیدی به شنونده القا می کند؟ دیگری با سرودن این ترانه:

سفر کنم تنها روم تنها ره صحرا روم

شوم نهمان ز دیده‌ها تا شاید از دنیا روم

گوشه گیری و عزلت را تنها بدیل می داند. دیگری با رفتن یار و بی وفایی معشوق، خود را برباد رفته احساس میکند:

بردی از یادم

دادی بر بادم

با یادت شادم

سوزم از سوز نگاهت هنوز

چشم من باشد به راحت هنوز

ترانه سرایی دیگر، قطع نظر از سطح نازل صنایع عروضی در اشعارش و وجوه زیبایی شناختی آن، چنان محو گیسوی یار شده که افکارش به تمامی تحت الشعاع چین و شکن آن قرار می گیرد:

بر گیسویت ای جان کمتر زن شانه

چون در چین و شکن اش دارد دل من کاشانه

دل در مویت دارد خانه

مجروح گردد چون زنی هر دم شانه

در این جا و در و انفسای القای غم و اندوه، یأس و ناامیدی، ترانه سرایان شور و شغف خود را تنها در ایصال و وصول به محبوب و وفای وی می یابند:

پرسون پرسون
لرزون لرزون
اومدم در خونه تون
از پنجره منو دیدی
مثل گل ها خندیدی
و دیگری این معنا را چنین بازگو می کند:
خواب بودم خواب می دیدم
یهو از خواب پریدم
خواب دیدم دم سحر
یارم اومد از سفر
و سومی در کمال ابتذال چنین می سراید :
امشب شب مهتابه حبیبم رو می خوام
حبیبم اگه خوابه طبیبم رو می خوام !
گوئید فلونی اومده
اون یار جونی اومده
و این هنوز حسیض ابتذال ترانه سرانی نیست. به این مسأله مجدداً باز خواهیم گشت.

تقریباً در اواخر دههٔ چهل و آغاز دههٔ پنجاه ترانه سرایی تکانی خورد و اشعاری با محتوای اجتماعی همچون کورسونی از دور نمایان گشت. ولی علی رغم پیدایی شاعرانی چنین، هنوز وجه غالب با اشعار مبتذل و بی محتوای گذشته است. جنتی عطایی، شهیار قنبری، اردلان سرفراز و شماری دیگر، اندکی از مسائل اجتماعی را در ترانه های خویش انعکاس دادند. ولی هنوز، حتا در اشعار اینان، یأس و سرخوردگی اجتماعی توده ها بازتاب می یابد. در این ترانه ها اما، از ابتذال ساختمان شعری نسبتاً خبری نیست. این اشعار به لحاظ محتوا در اذهان عمومی، به ویژه نسل نو، تأثیری دوگانه بر جای می نهد: از طرفی باعث می شود که وی زندگی را پوچ، و خود را بی هویت احساس کند، و از طرف دیگر او را به تعمق پیرامون چرانی این احساس سوق می دهد. و این " چرا " خودزمینه ساز در هم شکستن پیله بی هویتی وی می گردد:

نگاه کن
از اون بالا
با تو هستم ای خدا
چرا با هم یکی نیستن آدمما
چرا دیوار بلنده بین ما
چرا؟ چرا؟
دیگری از وضعیت نا بسامان اجتماعی فغان سر می دهد که :
آدم که غمگینه
دنیا بر اش زندونه
ما بین سی میلیون
بازم تنها می مونه
دنیای زندونی دیواره
زندونی از دیوار بیزاره

در این جا باید یاد آور شد که در جامعه یی که سانسور حتا تا کنه شئونات زندگی شخصی توده ها راه یافته، چه عجب که دستگاه اختناق فوراً دستور تغییر سی میلیون را به صد میلیون!

صادر کند. شعر "هفته خاکستری" به وضوح بیا نگر فضای مه آلود تحقیق توده ها و جو خفقان آور سیاسی جامعه است:

شنبه روز بدی بود

روز بی حوصلگی

و با توجه به توهم توده ها جهت میلیونر شدن در عصر یک چهارشنبه و برنده شدن در قرعه کشی بلیط های بخت آزمایی، این امر را به سخره می گیرد:

عصر چارشنبه من

هه!

عصر خوشبختی ما

ولی علی رغم چنین فضایی، یکی از همین شعرا از آن هم فراتر رفته و در اعتراض علیه تبعیض نژادی از زبان یک سیاه پوست چنین می سراید:

رنگ پوست من سیاه

ولی اشکم چهره زلال

ما با هم برابریم

همه مون با هم برادریم

حالا هر رنگی اگه باشیم

همه مون همه

خون یه قلبیم

و در جایی دیگر شاعر با تمثیلی زیبا نوید فردایی روشن را می دهد:

یه روزی

هر روزی باشه

- دیر و زود -

می زنیم تنامونو

به پاکی زلال رود

و در امتداد این نگرش شاعری دیگر در "سال قحطی" فریاد بر می آورد و چنین رهنمود می دهد:

یالا پاشین جنگین

با این روزای ننگین

چه فایده داره اینجا

حتا نشه بخندین

اما این سری ترانه ها از آنجا که خوشایند دستگاه سانسور و اختناق حاکم نیست اجازه بازخوانی نمی یابد؛ ولی دیگر کار از کار گذشته است، و ترانه های فوق جای خود را در قلب بخش وسیعی از توده های روشن باز کرده است. پیله در حال درهم شکستن است. ولی دستگاه اختناق از پای نمی نشیند و با تمام قوا اذهان توده ها را آماج حملات سروده های بی محتوا قرار می دهد. سراینده های این چنینی غالباً خارج از دنیای واقعی، و بیرون از معضلات اجتماعی همچنان در تخیل خویش مشغول باختن نرد عشق با چشمان و گیسوان معشوقه های خویش اند. اینان بعضاً بدون آن که آگاهانه باغ اشعار خویش را توسط آلات و ابزار رژیم اختناق آبیاری کنند، همچنان در جهت تعمیم ساده پسندی توده ها، ترانه می سرایند.

اکنون پرسیدنی ست که چه عواملی - علاوه بر عملکرد مخرب دستگاه سانسور و اختناق - در ایجاد و گسترش سروده های بی محتوا نقش تأثیرگذار دارند. برای پاسخ به این سوال، فهرست وار میتوان از عواملی چند یاد کرد:

- ابتدا باید از مقوله بازار نام برد. ترانه سرا اشعار خود را تنها جهت فروش در بازار

پر تقاضای خوانندگان می سراید؛ خوانندگانی که امروزه از هر سو سر برون

کرده اند و بی توجه به شناخت معیارهای موسیقی، خود را عرضه می کنند

- اصرار در پائین نگهداشتن سطح فرهنگ مردم، و تحقیق توده ها

- سطح نازل دانش ادبی سراینده، و عدم توانایی وی در انعکاس واقعیات جاری اجتماعی، خود عامل مؤثر دیگر است
- چهارمین فاکتور، عدم وجود منتقدینی کارا و ژرف‌نگر، و عدم ارزش‌گذاری لازم به ترانه‌ها به مثابه هنری بالنده
- ساده‌پسندی شنونده نیز خود مزید بر علت به شمار می‌رود.

حال که فهرستی - هر چند ناقص - از عوامل ابتذال شعری در ترانه‌ها بازگو شد، نظری دیگر به اشعار امروزی ترانه‌سرایان می‌افکنیم. امروزه مرکز ترانه‌سرایان و به اصطلاح مرکز هنری در این زمینه، به لس‌آنجلس نقل مکان کرده است. ترانه‌ها بعضاً به نسبت گذشته بازاری‌تر و مبتذل‌تر شده و عدم احساس مسئولیت در قبال ارائه فرهنگ متناظر با رشد نسبی تفکر بخشی از توده‌های مردم محسوس‌تر گشته است. ترانه‌سرایان در سطح گسترش یافته و از عمق آن کاسته شده است. اقیانوسی ست با ژرفای یک وجب! ترانه‌زیر را، در خوش‌بینانه‌ترین حالت، به جز "هذیان در بیداری" چه می‌توان نام نهاد؟:

باز منو کاشتی رفتی

تنها گذاشتی رفتی

دروغ‌نگم به جز من

یکی دیگه داشتی رفتی!

اگرچه در لس‌آنجلس از سانسور در زمینه ترانه‌سرایان خبری نیست، اما هنوز با سطح دریغ‌آور ابتذال مواجهیم. به نظر می‌رسد عوامل دیگر موجد ابتذال از جمله: "کم‌دانشی سراینده"، "تحمیق"، و همچنین "بازار فروش" برجسته‌تر شده است. قوس نزولی ترانه‌سرایان در لس‌آنجلس با ترانه "بیشتر و بیشتر" و "کمتر و کمتر" تشدید می‌شود و با ترانه‌زیر به نقطه حضيض و چندان‌زی خود می‌رسد:

هوای بوسه دارم

از لب سرخ یارم

به جز هوای بوسه

کار دیگه ندارم!

هر چی می‌گم موج موج

جواب میدی نوچ نوچ!

در این میان بسیاری از ترانه‌ها علی‌رغم اجتماعی بودن اشعارشان و بیان مضمون واقعیات بیرونی، هنوز از ابتذال زبانی رنج می‌برند. سراینده‌گان چنین ترانه‌هایی، مردمی بودن ترانه را در ابتذال آن درک می‌کنند. در نمونه زیر اگرچه محتوای شعر ترانه، به ویژه در سطور انتهایی، بسیار اجتماعی است، اما زبان آن در سطح بسیار نازلی ارائه شده است:

من بودم و اسی‌تپل با اون ابی تن‌لشه

با چنگیز و منوچر و داش کوچیکش حسن پشه

.

.

.

آره آره دزدی بده، اینو هر کی می‌دونه

ولی آخه آدم توی نون شبش وا می‌مونه

هیشکی تو دنیا قاتل به دنیا نمیاد

دزدی هم ژنتیکی نیست

خب بی‌کاره، خب کار می‌خواد

مجرم اصلی محیطه، که ما رو اینجور بار آورد

مجرم اصلی فقره‌که، ما رو توی این راه‌ها برد

در بسیاری دیگر از ترانه ها ، زمانی که شاعر از موضوع "غربت" (و یا به عبارت صحیح تر، تبعید) سخن می راند، اسیر دلتنگی خرافه های مذهبی شده، و با کاربرد واژگان و استعارات مختلف سعی در ایجاد فضای نوستالژیک در ترانه می نماید. ترانه زیر نمونه بارزی از این دست است که با کاربرد "برادر خاطر هست" ، تلاش در ایجاد چنین فضایی دارد :

رو خاک سست غربت
نشستیم تلخ و سنگین
یکی افتاده از دل
یکی افتاده از دین
برادر خاطر هست؟

و نه تنها این ، بلکه این نیز، که شاعر در آن تلاش کرده است که ذهنیت معشوش خویش را در حوزه های سیاسی و اجتماعی به جای واقعیت ابژکتیو جامعه بنشاند و گیج سری خود را به توده ها تسری دهد. از این رو اینطور ادامه می دهد :

تو مسجد شاعر چپ
تو کافه مؤمن مست
عجب سرگیجه یی بود
برادر خاطر هست؟

اما خوشبختانه در دل این اقیانوس کم عمق، دریایی می توان یافت بس ژرف که دیری نخواهد پائید با فرو بلعیدن آب های اقیانوس ، کف کم عمق آن را آشکار سازد، و نشان دهد که تفاوت سره از ناسره چیست.

در یکی از همین اشعار ، شاعری به نام "پویا" در ترانه باران ، که برای قمیشی سروده است، به خوابان و "بیداران" هشدار می دهد که سیاهی شب اجتماع را، آن طور که امروزه باب شده است ، معلول تالو ستارگان جامعه نپندارند و قربانی را از قربانی کننده باز شناسند :

تو که خوابی تو که بیدار

تو که مستی تو که هشیار

لحظه های شبو با ستاره قسمت می کنی

و خوشبختانه هستند شاعرانی ، همچون شهیار قنبری ، که چنین می سرایند :

لالا لالا دیگه بسه

گل لاله

بهار سرخ امسال

مثل هر ساله

هنوزم تیر و ترکش قلبو می شناسه

هنوز

شب زیر سرب و چکمه می ناله

نخواب آروم

گل بی خار و بی کینه

نمی بینی نشسته گوله تو سینه؟!!

